

واژه‌های مخصوص

پنجشیر

عبدالحفیظ منصور



آریا پرس میزان / مهرماه ۱۴۰۲

آریا پرس

واژه های مخصوص

پنجشیر

عبدالحفیظ منصور

آریاپرس



شناسه‌ی کتاب

نام کتاب: واژه‌های مخصوص پنجشیر

نویسنده: عبدالحفیظ منصور

موضوع: واژه‌های عامیانه‌ی مروج در پنجشیر

ناشر: آریاپرس، ۱۴۰۲ خورشیدی

ایمیل ناشر: info@ariapress.org

پایگاه اینترنتی ناشر: www.ariapress.org

نشانی نویسنده در تلگرام: https://t.me/hafiz_mansoor

اشاره

تازه متوجه شدم که با سراسری شدن آموزش های رسمی و رسانه های جمعی، شماری زیادی از واژه های بومی کمرنگ شده و تعدادی هم از اذهان عامه رو به فراموشی رفته اند. این رویداد تنها به منطقه ای که من در آن زندگی می کنم تعلق ندارد، بل در سراسر افغانستان/خراسان این تحول را می توان به درستی مشاهده کرد.

از روی تفنن بنا برآن شد، تا شماری از واژه های مروج در پنجشیر را به یاری دوستان جمع بندی بدارم، تا سندی برای آینده ها بوده باشد. در باب ارزش و اهمیت این کار هیچ گونه ارزیابی ندارم، مساله شناسان می توانند در این مورد بسنجند و به داوری بنشینند.

و اما دو نکته ی خیلی مهم را باید خدمت خواننده گان ارجمند عرض کنم. نخست این که احتمالاً برخی از این واژه ها در سایر مناطق افغانستان و حتا در سایر بخش های جغرافیای پهناور زبان پارسی به عین معنا یا با معانی متفاوت کاربرد داشته باشند. دوستان نپندارند که وقتی نوشته ام «واژه های مخصوص پنجشیر» همه ی این واژه ها را تنها و تنها به پنجشیر سجل نموده ام. نه، چنین نیست. من می دانم که این واژه ها در سایر بخش های افغانستان نیز کاربرد دارند و خرسند می شوم که دوستان مرا یاری کنند تا گویش ها و معانی کاربردی این واژه ها را در سایر مناطق نیز دریابم و درج این رساله نمایم. و اما دو دیگر این که انتظار دارم دوستان و خواننده گان این رساله (پنجشیری و غیر پنجشیری) در غنای این رساله مرا یاری کنند. لطفاً واژه های را که می شناسید که در این مجموعه نیامده اند، به من یا به پایگاه انترنتی آریا پرس بفرستید تا در نشرهای بعدی آن ها را در رساله درج کنیم. نحوه تماس با ما در صفحه ی قبل، در بخش «شناسه ی کتاب» آمده است.

با مهر و اخلاص تمام

عبدالحفیظ منصور

۳۰ اسد ۱۴۰۲

حرف آ

۱۳. آغینات - سر و صدای همراه با قهر.
۱۴. آکه - برادر بزرگ
۱۵. آلو - آتش
۱۶. انداخته می شود تا آنها در آنجا استراحت کنند.
۱۷. امیدوار - زن حامله
۱۸. آن - بلی
۱۹. آنبه - انبوه، انبار سنگ و گل، که سنگ آن کمتر باشد
۲۰. اوبال - گناه، معصیت
۲۱. اوبره - آن طرف دریا
۲۲. اورینگ - گذر گاه آب یا شاخ آب دریا
۲۳. اوست - حیوان حامله
۲۴. اوشنوی - آتش
۲۵. اوق - استفراغ
۲۶. اوماته - برف های پر آب اخیر زمستان
۲۷. اوماچ - غذایی که از آب و آرد تهیه می شود
۲۸. ایزار - تنبان
۲۹. ایزار کشی - جنگ و درگیری
۳۰. ایل - طپبله، طویل
۳۱. اییلاق - محلی که مالداران با حیوانات شان ماهها تابستان را در آنجا می گذرانند. در پنجشیر اییلاقها در مناطق بلند کوهی و سرحدات کوتلها که در تابستانها پر از علفهای تازه و آبهای گوارا است، موقعیت دارند.
۱. آبه - خواهر بزرگ
۲. آتش گاو - آتش گیر
۳. آچه - مادر
۴. آدم خطا - آدم ناسپاس
۵. آسمان بهار - انسانی که زود زود تصمیم خود را تغییر می دهد.
۶. آغبه یا اغبا - انبار سنگ، سنگهای نسبتاً بزرگ که در یک محل جمع شده باشند. آغبه معمولاً در سواحل رودخانه پنجشیر یافت می شود.
۷. آغیل یا آغیل - شب‌باش حیوانات، طویل، در تابستان وقتی گله‌داران به اییلاق می‌روند، جایی را که برای شب‌باش حیوانات شان تدارک می‌بینند، آغیل گویند.
۸. آفتاب لب بام - به کسی گفته می‌شود که سن‌اش به پیری رسیده و انتظار مرگ را داشته باشد.
۹. آفتاب گشت - روزی که فصل بهار پایان می‌یابد و تابستان آغاز می‌شود.
۱۰. آلوچک - گازی که برای کودکان در شاخ درخت

حرف ا

۱۱. اختلاط - صحبت کردن
۱۲. آغور - وسیله‌ی سنگی که در آن پارچه های نمک، مرچ و یا امثال آن را می کوبند.

حرف ب

۶۱. پَرچال - قسمت بالایی دیوار که بوسیله ی چوب یا سنگ محکم کاری می‌گردد تا از آسیب برف و باران در امان ماند
۶۲. پرویزه - هیلک آرد، آردبیز
۶۳. پَسَرَو و پِیشَرَو - مترادف شن و فرت
۶۴. پُشتَکی - پشتاره
۶۵. پَشْمول - کم آب، بی‌طراوت
۶۶. پلخمان - فلاخن
۶۷. پُلوان - سرحد میان دو زمین زراعتی
۶۸. پُندک - گل ناشگفته
۶۹. پُندی - کلوله برفی که در فلاخن استفاده می‌شود
۷۰. پُندی جَنگی - برف بازی، بازی که در آن نوجوانان و جوانان با گلوله‌های برفی به هم‌دیگر حمله می‌کنند.
۷۱. پُوچاق - قشر، پوسته
۷۲. پُوفوک - شخص لافزن
۷۳. پُوک - آدم مغرور و متکبر
۷۴. پیاوه - غذای آبگین
۷۵. پیَتو - آفتابرو
۷۶. پیَتی - نوع غذایی که از دال، نسک و یا ماش تهیه می‌شود
۷۷. پیچه - کاکل یا مو، پیچه‌پرک هم گویند
۷۸. پیش قَبض - نوعی از چاقو یا برچه
۷۹. پیواز - معامله‌ی است که بین مالکان حیوانات شیر ده عقد می‌گردد. براساس این رسم خانواده‌ها طی یک قرار داد به یک‌دیگر شیر حیوانات شان را تبادل می‌کنند. در این رابطه ضرب المثلی نیز در پنجشیر رواج دارد: گاو مُرد، پیواز سُگُست.

حرف ت

۸۰. تالَه - هموار
۸۱. تَپی - سرگین حیوانات برای سوخت
۸۲. تَتو - چارپای لاغر، نحیف و تنبل
۸۳. تخته در مسجد - به کسی گفته آید که در یک قضیه غیر جانبدار باشد و برای هردو جانب قابل احترام.

۳۲. بابَه - پدر کلان
۳۳. باسی - غذای شب مانده
۳۴. بام بُتی - قسمت آخری بام
۳۵. بچه خورک - میوه ی که تازه رسیده باشد
۳۶. بچه‌ی مُمه - نازدانه
۳۷. بُخته - گوسفند خسی شده
۳۸. بَدَرَفَت - دستشویی
۳۹. بَرَت و شَرَت - حرف های بی ربط و رکیک
۴۰. بَرزگاو - گاونر
۴۱. بَرزنگی - بزرگ بی‌رقم
۴۲. بَرزو - تنبان ضخیم پشمی
۴۳. بَرَف کُوج - بهمن
۴۴. بَرزو - راه باریک
۴۵. بَقَه - گاو نر
۴۶. بَگیل - شکست خورده، سر خورده
۴۷. بَلرغُو - زوی گوی بی دلیل، قلدر
۴۸. بَهْمَن - ماه دلو
۴۹. بُوی یا بایی - داماد
۵۰. بی - به چه این کار را کردی؟
۵۱. بی - چرا
۵۲. بیَتَل - مادیان، اسب ماده
۵۳. بیدل - ترسو
۵۴. بیگاه - شام

حرف پ

۵۵. پاده - خیل گاوان و آن که این خیل را به چراگاه می‌برد، پاده‌وان خوانده می‌شود
۵۶. پای‌پوش - کفش
۵۷. پای‌گران - زن حامله
۵۸. پایوازی - مراسمی که عروس، پس از ازدواج با شماری از زنان به خانه‌ی پدری‌اش بر می‌گردد
۵۹. پُت - پنهان، مخفی
۶۰. پَرَتو - بینداز

۸۴. تَغَار یا تَغاره - ظرفی گلین که در آن قروت را می‌سایند.
۸۵. تَعْوَى - ماما، دایی
۸۶. تَقَل - جنجالی، به کسی گفته می‌شود که در معاملات جنجال بسیار کند.
۸۷. تَقَى کردن - فشار دادن
۸۸. تَكَه - بز نر
۸۹. تَكَه چَر - بز نر
۹۰. تَمَبَنَه - آبشار
۹۱. تَنَسْتَه - عملیه‌ی که تارهای رشته شده را تنظیم می‌کنند.
۹۲. تَنور پاک - پارچه‌ی که بوسیله آن تنور را قبل از نان چسپاندن پاک می‌کنند.
۹۳. تَه - زیر، پایین
۹۴. تَه پایی - فرش زیر پا
۹۵. تَهْمَت نَاحق - جنجالی، کسی را گویند، روی مسایل اندک دعوا برپا دارد.
۹۶. توتَه - پارچه، قسمت
۹۷. توت چشمک - همزمان با پخته شدن توت، دریای پنجشیر به حد نهایی خود غلو می‌شود و به آن توت چشمک گویند.
۹۸. تُوغ رُوی - مستقیم
۹۹. تیرکش - سوراخ‌هایی در اطراف قلعه که از آن جا بیرون را زیر نظر می‌گیرند
۱۰۰. تیرماه - خزان
۱۰۱. تیز - سریع

حرف چ

۱۰۲. جامه چُک - چوبی کوتاه که از آن در شستن لباس‌ها استفاده می‌شد.
۱۰۳. جای سبزی - مراسمی است که پس از آن که عروس به خانه داماد می‌رود، کسان نزدیک او نزد پدر و مادرش بنام «جای سبزی» می‌روند.
۱۰۴. جَبَل - وسیله‌ی فلزی (میله‌ی) فلزی برای جابجاکردن سنگ‌های بزرگ
۱۰۵. چِرْت - تمسخر
۱۰۶. چِرْتکی - خیز و جست
۱۰۷. چُرغَات (جغرات) - ماست
۱۰۸. جَع - سوراخ
۱۰۹. جُغَل یا جُغَل - سخن چین، جنگ انداز
۱۱۰. جُغَلَه - پارچه سنگ‌های کوچک
۱۱۱. جُغَه - فش لنگی
۱۱۲. جَف زدن - عو عو کردن
۱۱۳. جُفْتک زدن - لگد انداختن
۱۱۴. جَفیدن - عو زدن
۱۱۵. جُجُ جُجُ - جفت، جفت
۱۱۶. جُل - پوسته‌ی که بر سر چهار پایان انداخته می‌شود
۱۱۷. جُواب چای - ادرار کردن
۱۱۸. جَوَر - غیبت
۱۱۹. جُوش - خوشحال
۱۲۰. جیه - مادر
۱۲۱. چَارُق - کفش
۱۲۲. چام - رسمی نکوهیده است که براساس آن هرگاه دختری از یک خانواده به خانواده‌ای پسر شنگری برود، ظاهراً برای حفظ آبروی خانواده‌ای دختر، خانواده‌ای پسر، دختر جوانی را به عقد یکی از جوانان خانواده دختر در می‌آورد.
۱۲۳. چاپران - بسته‌ی مواد خوراکی دوستان نزدیک داماد، شب قبل از عروسی به خانه داماد می‌برند
۱۲۴. چُپ - خاموش، ساکت
۱۲۵. چَپَات - هموار
۱۲۶. چَپَل - کلان و گرد
۱۲۷. چَپِیلاق - قفاق، سیلی
۱۲۸. چَت - سقف
۱۲۹. چَت و پَت - سخنان بی‌ربط و ناحساب
۱۳۰. چُرْت - فکر کردن
۱۳۱. چُرْت و پُرْت - حرف‌های بیهوده و بی‌ربط

۱۵۸. خاله‌ی پس صبا - تنبل ، به کسی گفته آید، دیر تر از دیگران به کاری اقدام کند
۱۵۹. خاله‌ی پس کشال - به کسی گفته شود، که در راه رفتن در دنباله دیگران قرار گیرد
۱۶۰. خَسْتِه - بیمار
۱۶۱. خُمچه - چوب باریک و تر
۱۶۲. خَمیردان - ظرف بزرگ گلین که در آن خمیر را آماده می سازند
۱۶۳. خوشدامن - خوشو، مادر زن یا مادر شوهر
۱۶۴. خِشَاوه - برچیدن گیاهان هرزه

حرف د

۱۶۵. دادَه - پدر
۱۶۶. دار دار - سر و صدا
۱۶۷. داروغه - آن که زمین های زراعتی را حراست بدارد
۱۶۸. دالان - دهلیز
۱۶۹. دَرزه - بسته بندی چند قوزه گندم
۱۷۰. درگیران - شاخچه و یا گیاههای خشک برای روشن کردن آتش
۱۷۱. دَرِیچه - روزن
۱۷۲. دست چوب - عصا
۱۷۳. دَعُوا جَلَب - به کسی گفته می شود که روی مسایل اندک به محکمه و قاضی عریضه می نماید
۱۷۴. دل پُرسی - مراسمی است که کسان نزدیک به خانه عزادار غذایی بنام «دل پرسی» می برند
۱۷۵. دَلَاک - سلمان، آرایشگر
۱۷۶. دلدار - شجاع، با تحمل
۱۷۷. دلم در جان تان - دلم در ریش تان - بجای تشکر و سپاسگزاری
۱۷۸. دلمول - نیمه خشک
۱۷۹. دَنگو - باقلا یا مشنگ که در آب جوشانده و پخته شود.
۱۸۰. دَو دَو - تند تند رفتن

۱۳۲. چَرخه - وسیله ی چوبی که بوسیله ی آن از پشم یا پنبه تار می سازند
۱۳۳. چَشْم پاره - سفید چشم، بی حیا
۱۳۴. چَشْم مِیْتَلِه - چشمت می بیند
۱۳۵. چَغْد: حلقه آهنی یا چوبی که برای بستن ریسمان استفاده می شود.
۱۳۶. چَک چَک - کف زدن
۱۳۷. چُک چُکه - آوازه
۱۳۸. چَک زدن - کف زدن، بمعنی به دندان گرفتن نیز می باشد

۱۳۹. چَکَر - تفریح
۱۴۰. چُکری - رواش
۱۴۱. چَکَمَن - نوعی لباس (چین) زخیم و پشیمی که در زمستان پوشیده می شود
۱۴۲. چَلِبُر - ریسمان
۱۴۳. چَلچُق - فاسد، کوفته، کوبیده
۱۴۴. چَلْفَس - زن ناقابل
۱۴۵. چَلمی - آفتابه و لگن
۱۴۶. چله - چهل روز اول زمستان، همچنان ۴۰ روز اول تابستان
۱۴۷. چُم لوک - مترادف کنجول
۱۴۸. چمچه - قاشق
۱۴۹. چُمَلک - دارای چین و چروک
۱۵۰. چَنگو - در آویز شدن
۱۵۱. چهار پَلاق - به پشت خوابیدن
۱۵۲. چهار خستی - الماری گلین
۱۵۳. چهار غَوک - با دست و پا راه رفتن
۱۵۴. چورت - بریدن
۱۵۵. چُوندی یا چُنْدی - بلندی، قله

حرف خ

۱۵۶. خُاشنه - خواهر همسر
۱۵۷. خاک انداز - محلی که مردم برای رفع حاجت استفاده می کنند

۱۸۱. دود - بخاری که از سوختن چوب یا ذغال تولید می‌شود، در پنجشیر به معنای خانوار نیز به کار می‌رود. هر خانوار در پنجشیر یک تندورخانه دارد که عصرها از آن دود آتشی که برای پختن غذا افروخته شده است، بالا می‌شود، و قتی در یک روستا دودهای را که از تندورخانه‌ها بلند می‌شوند، بشمریم، به تعداد خانواده‌های که در آن روستا زیست می‌کنند، پی می‌بریم. در پنجشیر وقتی جفت جوانی بخواهند زنده‌گی مستقل از خانواده‌ای والدین خود را در پیش بگیرند، تنور جدیدی برای خویش اعمار می‌کنند که به آن می‌گویند فلانی تنور خویش را جدا کرد. واژه‌ای دودمان نیز ریشه در کلمه‌ای دود به معنای خانوار دارد.
۱۸۲. دُول - زیب و زینت
۱۸۳. دیلمه - فله، نخستین شیر حیوان پس از زایمان
۱۸۴. دیوار نم کَش - بدبین، کسی را گویند که حرف دیگران را به خود نسبت می‌دهد
- حرف ر**
۱۸۵. رَفَک - طاقچه گلین
۱۸۶. رَفیده - وسیله‌ای گرد و پهن یا مستطیل شکل که خمیر را روی آن می‌گذارند و به تنور می‌چسپانند
۱۸۷. رُوْفَتَن - پیش انداختن، دواندن
۱۸۸. رُوی نَمایک - مبلغی است که اقارب داماد به عروس می‌پردازند همچنان به کودک نوزاد هم داده می‌شود
- حرف ز**
۱۸۹. زله - خسته
- حرف س**
۱۹۰. ساغو - ظرف بزرگ چوبی که توت و یا حبوبات را در آن حمل می‌کنند
۱۹۱. ساوه - پخته تکان
۱۹۲. سَتَری - بسته
۱۹۳. سخت داشتن - محکم گرفتن
۱۹۴. سد - عهد و پیمان
۱۹۵. سَر شیر - قیماق
۱۹۶. سَر مَندولی - به سر غلط زدن
۱۹۷. سَر تَگاو - سر نیشیب
۱۹۸. سُرجه - سرگرمی زمستانی و آن طور یست که جوانان با نشستن بر روی تکه چوبی از فراز تپه‌ها و بلندی کوه‌ها روی برف به پایین لیز می‌خورند، شبیه اسکی در برف.
۱۹۹. سَر دابه - جایی که آب نوشیدنی را ذخیره کنند.
۲۰۰. سَفال - تخم مرغ
۲۰۱. سُنده - حیوان نازا
۲۰۲. سَنزی - گیاهی سبزی که طعم لذیذش دارد.
۲۰۳. سوتَه - چوب دستی
۲۰۴. سُوَر - گرسنه چشم
۲۰۵. سَوَغات - تحفه
۲۰۶. سولان - زینه‌ی چوبی
۲۰۷. سونو - عروس، خانم پسر
۲۰۸. سیال - همتا
۲۰۹. سییت - پولدار
۲۱۰. سیر بین یا سیل بین - تماشاچی، بی تفاوت
۲۱۱. سینه وره - زنی که کودک شیر ده داشته باشد
- حرف ش**
۲۱۲. شات، شهد - عسل
۲۱۳. شام گاوگم - شام کامل
۲۱۴. شاه سلام - مراسمی که داماد پس از عروس به دیدار پدر زنش می‌رود
۲۱۵. شاه کاسه - کاسه بزرگ مسی
۲۱۶. شاه نودَه - شاخه‌ی نورسیده و پر ثمر
۲۱۷. شَخ - محکم و بمعنی صخره می‌باشد
۲۱۸. شَخیدن - سائیدن
۲۱۹. شُدیار - زمین قلبه شده و نرم
۲۲۰. شَرَتَنگ - دست و پا زدن
۲۲۱. شَرَفه پا - صدای پا
۲۲۲. شِغاد - سخن چین

حرف ع

۲۲۳. شکم دار - حامله
 ۲۲۴. شَلِیْطَه - زن پر سر و صدا
 ۲۲۵. شَمَال - باد
 ۲۲۶. شَن و فَرْت - تهدید کردن زبانی
 ۲۲۷. شَنَک - مبلغی است، که اقارب داماد به داماد می‌پردازند
 ۲۲۸. شِنِگَرِی - رفتن دختری به قصد ازدواج به خانه پسری، شنگری نامیده می‌شود
 ۲۲۹. شُورتابه - نوع غذایی که برنج در آب گوشت پخته می‌شود
 ۲۳۰. شِیْب گِل - گل خالص که بوسیله آن بام و دیوارهای منزل را کاهگل می‌کنند.
 ۲۳۱. شیر سوخته - کودکی که شیر مادر کمتر خورده و نحیف باشد. به انسان ضعیف نیز شیرسوخته گویند
 ۲۳۲. شیر مست - کودکی از شیر فراوان مادر بهره مند باشد، چاق و چله
 ۲۳۳. شِیْرزَنَه - وسیله‌ی شبیه کوزه که با جنباندن آن مسکه از دوغ جدا می‌شود. زنان حین شیرزنه زدن معمولاً ابیاتی می‌خوانند و فرزندان خود را که مجبور اند کنار خود داشته باشند، آرام می‌کنند: شیرزنه غُرم زنه - سهراب جان دو زنه.
 ۲۳۴. شَیْطَان چِراغ - چراغ های کوچک قدیمی، فیله دار.

حرف غ

۲۴۳. غالمغال - سر و صدا
 ۲۴۴. غایت - زمان، وقت
 ۲۴۵. غبوسات - فضای گردآلود
 ۲۴۶. غَر - فاحشه
 ۲۴۷. غُرَه - قله
 ۲۴۸. غم دَرُون - آدم عقده‌ای
 ۲۴۹. غُولک - ترکش

حرف ف

۲۵۰. فَرغُنچ - ماده

حرف ق

۲۵۱. قَبَل: باغ کوچک احاطه شده
 ۲۵۲. قَپو - چاق، فربه با رخساره های برآمده
 ۲۵۳. قَچَل - بد شکل، بدقیافه
 ۲۵۴. قَد به قَد - مشاجره لفظی
 ۲۵۵. قَراری - آرامی
 ۲۵۶. قَرصک - دست زدن دسته جمعی، موسیقی محلی ویژه‌ی پنجشیر که در آن یک نفر دف یا دایره می‌زند و دیگران در هماهنگی با ریتم دف، کف می‌زنند.
 ۲۵۷. قَرغ - قدغن، ممنوع
 ۲۵۸. قُروتی - غذایی که از قروت و روغن ساخته می‌شود.
 ۲۵۹. قَضای حاجت - دفع مدفوع
 ۲۶۰. قَفَاق - سیلی

حرف ص

۲۳۵. صَدَلِی - وسیله‌ی مخصوصی شبیه میز که با پهن کردن لحاف بزرگی بر آن و گذاشتن اجاق ذغال‌های آتشین آن را گرم می‌کنند. در ایران به آن کرسی گویند. در پنجشیر رواج است که پس از ختم نان پختن در تنور، صندلی را روی تنور می‌گذارند و لحاف را بر آن هموار می‌کنند تا حرارت تنور صندلی را گرم نگه بدارد.

حرف ط

۲۳۶. طَبَق - کاسه
 ۲۳۷. طُوی - عروسی

۲۶۱. قُنداق - پارچه‌ی که کودک کم سن و سال را در آن بپیچانند.
۲۶۲. قُنْغاله یا قِنْغاله - نامزد
۲۶۳. قواره - قیافه
۲۶۴. قوتَخ - قروت ناجوشانده، محصولی که از جوش دادن دوغ به دست می‌آید.
۲۶۵. قُوتن - محل نگهداری حیوانات
۲۶۶. قوری سنگ - سنگ لشم و گرد
۲۶۷. قُوز - بلند و دراز
۲۶۸. قوزه - قبضه، دسته گیاه یا گندم
۲۶۹. قُوشخانه - مهمان خانه
۲۷۰. قُول - دره
۲۷۱. قیل - بلند کردن
۲۸۸. کَمَر - صخره
۲۸۹. کَنْجُوس - آدم ممسک
۲۹۰. کُنْجول - دارای چین و چروک
۲۹۱. کَنْجَنی - زن بد کاره
۲۹۲. کُنْدک - چاق و کوله
۲۹۳. کُنْده - چوب بزرگ
۲۹۴. کُنْده درخت - تنه درخت
۲۹۵. کُنْده لا - باریک راهی که از کمر کوه عبور می‌کند.
۲۹۶. کُنْدو - انبار گلین که در آن حبوبات یا غلات را جایجا می‌کنند.
۲۹۷. کَنْس - ممسک، بخیل
۲۹۸. کَته - کلان، بزرگ
۲۹۹. کوچ - همسر
۳۰۰. کُوش کَن - دهلیز
۳۰۱. کُولیز - قاشق کلان

حرف ک

۲۷۲. کاتیک - مداخله بی‌جا کردن
۲۷۳. کاچک - ماکیان
۲۷۴. کاچی - غذای خمیری که از آرد گندم و روغن تهیه می‌شود
۲۷۵. کاسه - فرزند نواسه
۲۷۶. کُتخ - غذای آبگین که توته‌های نان را در آن می‌ریزند و سپس نوش جان می‌کنند
۲۷۷. کَجَوه - وسیله‌ی که از شاخه‌های باریک بافته می‌شود و به وسیله‌ی آن مواد را انتقال میدهند، شبیه سبد.
۲۷۸. کَچه - آدم سبک و بی‌مقدار
۲۷۹. کَدبانو - زن مهربان و کاردان
۲۸۰. کُر - صوف، مغاره
۲۸۱. کَشال - آویزان
۲۸۲. کَشته - زردآلوی خشک، قوتخ خشک شده
۲۸۳. کَلتک - آدم‌های چاق و کوتاه
۲۸۴. کَلتک - چوب کوتاه
۲۸۵. کلندی - زن بد کاره
۲۸۶. کَلوش - کفش
۲۸۷. کَلیلک - شقیقه
۳۰۲. گاه - بامداد
۳۰۳. گاورمبو - نوع گیاه مضره که در کشت زارها سر می‌زند.
۳۰۴. گُت - انداختن
۳۰۵. گدُود - بی‌نظم، نابسامان
۳۰۶. گذر - جایی که آب دریا پهن می‌شود، و از آن عبور و مرور می‌کنند
۳۰۷. گَرْدو - نوع غذایی که آرد همراه روغن مانند سوپ پخته می‌شود
۳۰۸. گَرگی - چارپای مبتلا به بیماری جلدی
۳۰۹. گُل - خاموش
۳۱۰. گُلدانی - تفدانی
۳۱۱. گله بچه - جمعیت جوانان
۳۱۲. گوساله پوزک - نوجوانک
۳۱۳. گُوند - جانبدار، همکار

حرف گ

حرف ل

۳۱۴. لَثیره - آدم بی‌برنامه، بی‌کاره

۳۳۵. نادیده - کسی که تازه به مقام و منصبی دست یابد و یا ثروتی به دست آورد، نوکسیه هم گفته می‌شود.

۳۳۶. نام گیر - به دختری گفته می‌شود که به گونه‌ی خصوصی بعنوان همسر آینده کسی خوانده شود.

۳۳۷. نراد - هوشیار و چالاک

۳۳۸. نَرغُول - قوی هیکل اما بی‌عقل

۳۳۹. نَفَس سوخته - نفس گیر

۳۴۰. نُقول - روزن

۳۴۱. نَنه - مادر

۳۴۲. نوبلوع - نوجوان

۳۴۳. نوده - شاخ نو رسیده

۳۴۴. نوله کَندو - سوراخ کندو که در قسمت پائینی آن قرار دارد، از آن جا آرد و یا غله بیرون کشیده می‌شود

۳۴۵. نیاز - نر بز بزرگ سال

۳۴۶. نیشِر - سایه‌رو

حرف هـ

۳۴۷. هفته فَهَم - دیر فهم

۳۴۸. هَکک - سکسکه

۳۴۹. هُلدنَگ - خیلی بزرگ

۳۵۰. هواخُوری - تفریح

حرف و

۳۵۱. وَرغ - جایی که آب تنظیم می‌شود

۳۵۲. ویخ - بیخ

حرف ی

۳۵۳. یاری گیری - همکاری

۳۵۴. یَخ مالک - اسکی روی ی

۳۱۵. لُچک - بی بندوبار

۳۱۶. لَدو - سرگین الاغ، قاطر و اسپ

۳۱۷. لَکه تَو - بی موازنه

۳۱۸. لُمبان سنگ - سنگی کلوله که برای رفع پارگی های بام، آن را در بام می‌چرخانند.

۳۱۹. لَندَغَر - آدم جنجالی و اغتشاش‌گر.

۳۲۰. لُنده - به مردی گویند که بصورت نامشروع با زنی رابطه داشته باشد.

۳۲۱. لُنده باز - آن که روابط نامشروع داشته باشد.

۳۲۲. لُوتکَه - دوله آب

۳۲۳. لُوده - کودن و سفیه، شخص کم‌هوش

۳۲۴. لِیتی - غذای که از ترکیب آب و آرد ساخته می‌شود.

حرف م

۳۲۵. مالیده - نان میدی شده‌ی آغشته با روغن داغ و شکر.

۳۲۶. مایَه - مقدار اندکی ماستی که با اضافه کردن آن شیر به ماست تبدیل می‌شود، فطیر به خمیر تبدیل می‌شود

۳۲۷. مَچُم - مخفف «من چه می‌دانم»

۳۲۸. مُسلی - بی‌بند و بار، منسوب به یک اقلیت قومی که از هند آمده اند، در قطار جت، جوگی و مسلی

۳۲۹. مَغال - زغال

۳۳۰. مُوذی - ممسک

۳۳۱. موری - آب رو که زیر دیوار قرار داشته باشد

۳۳۲. مومه یا مُمه - مادر

حرف ن

۳۳۳. ناهل - بدگوهر، بد جنس

۳۳۴. ناجور - مریض